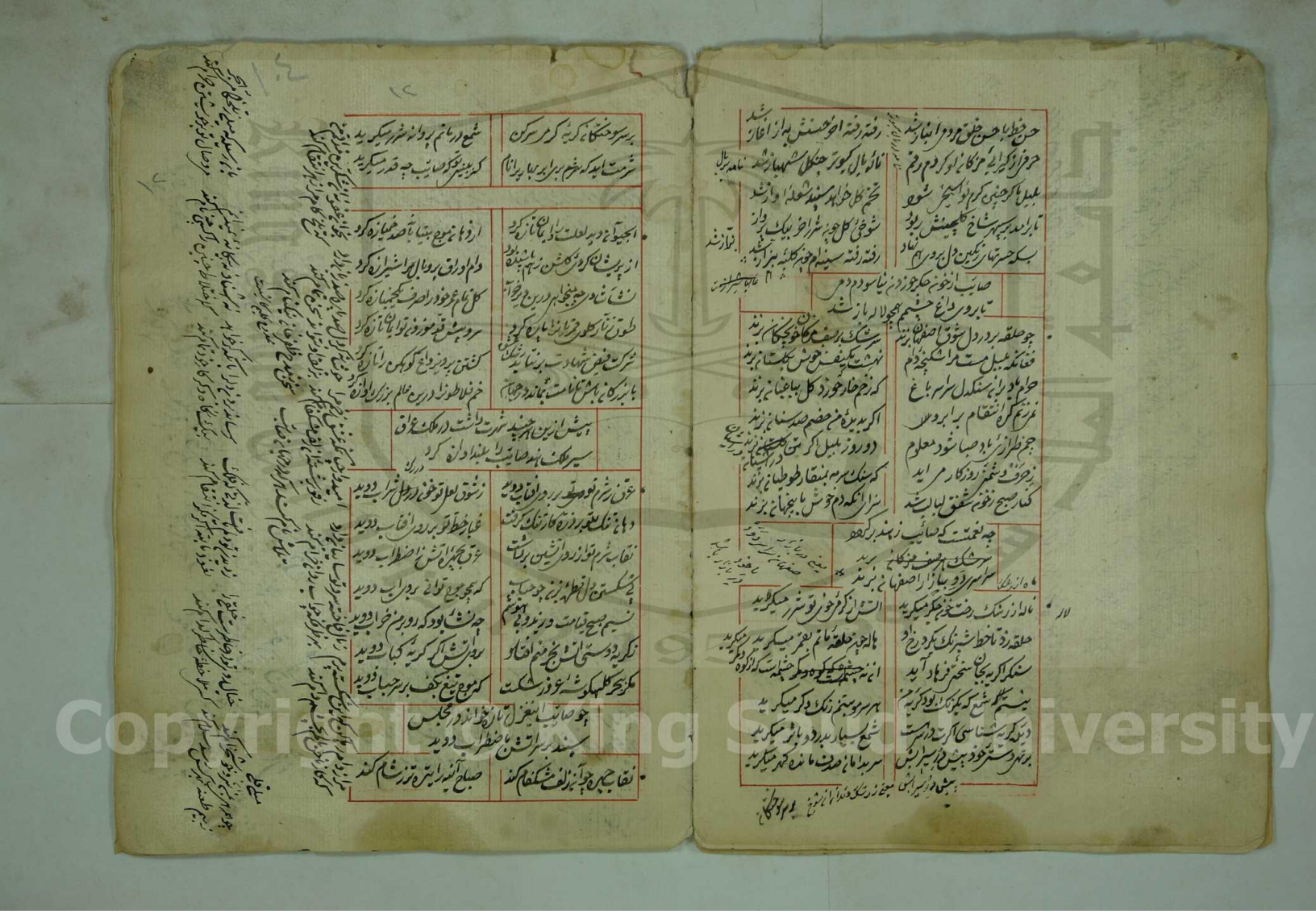

حسن خط با حسن خلق مردم انباز شد / رفته رفته او حسنش به از آغاز شد

حرفی از گیرایی مژگان او کردم رقم / نامه بال کبوتر چنگل شهباز شد

بلبل ما گر چنین گرم نوا سنجی شود / تخم گل خواهد سپند شعله آواز شد

تا برآمد بر سپهر شاخ گلچینش ربود / شوخی گل چون شرار آخر بیک پرواز شد

بسکه حسرتهای رنگین دل بروی هم نهاد / رفته رفته سینه‌ام چون کلبه بزاز شد

صائب از خون جگر خوردن نیاسودم دمی / تا بروی داغ چشمم همچو لاله باز شد

چو حلقه بر در دل شوق اصفهان بزند / سرشک بر صف مژگان خونچکان بزند

فغان که بلبل مست مرا شکنجه دام / نهشت یک نفس خوش بگلستان بزند

حرام باد بر آن سنگدل سراسر باغ / که زخم خار خورد گل بباغبان بزند

نمی‌زنم گره انتقام بر ابرو / اگر بدیده من خصم صد سنان بزند

چمن طرازی باد صبا شود معلوم / دو روز بلبل اگر تن [illegible] بزند

ز حرف دشمن روزگار می‌آید / که سنگ سرمه بمنقار طوطیان بزند

کنار صبح ز خون شفق لبالب شد / سزا آنکه دم خوش با بیجهان بزند

چه نعمتست که صائب ز هند برگردد / سرشک هر صف مژگان برید / سراسر دو ببازار اصفهان بزند

ناله از رشک رخت خون جگر میگرید / آتش از گرمی خوی تو شرر میگرید

حلقه زد تا خط شبرنگ بگرد رخ او / هاله چون حلقه ماتم بقمر میگرید

سنگ اگر به بجان سخن فرهاد آید / آن نه چشمه است که از کوه و کمر میگرید

نیستم شمع که یکرنگ بود گریه من / هر سر مو بتنم رنگ دگر میگرید

دیده گریه شناسی اگرت در سر هست / شمع بسیار بدرد و باثر میگرید

بر تهی دستی خود بیش در سیرابش / سر بدامان صدف مانده گهر میگرید

بر سر سوختگان گریه گرم سر کن / شمع در ماتم پروانه شرر میگرید

شرمت آید که شرم بر ابر بهار برانام / کز بینی تو که صائب چه قدر میگرید

آبجیوان دید لعلت را و ایمان تازه کرد / از دهان موج بیتابانه صد خمیازه کرد

از پریشان کردی گلشن ز هم پاشیده بود / دام اوراق پر و بال مرا شیرازه کرد

نشأ شادی چه میخواهی درین دیر خراب / گل تمام عمر خود را صرف یک خمیازه کرد

طوق زنار گلوی قمریان را پاره کرد / سرو پیش قد موزون تو ایمان تازه کرد

شرکت فیض شهادت بر نتابد رشک عشق / کشتن پرویز داغ کوهکن را تازه کرد

با بزرگان باش تا نامت بماند در جهان / خم فلاطون را درین عالم بزرگ آوازه کرد

پیش ازین هر چند شهرت داشت در ملک عراق / سیر ملک هند صائب را بلند آوازه کرد

عرق ز شرم تو بر روی آفتاب دوید / ز شوق لعل تو خون در دل شراب دوید

دهان تنگ تو بر ذره کار تنگ گرفت / غبار خط تو بر روی آفتاب دوید

نقاب شرم تو از روی آتشین برداشت / عرق بچهره آتش ز اضطراب دوید

پی شکستن دل قطره بزن چو حباب / که همچو موج توانی بروی آب دوید

نسیم صبح قیامت وزید و بی هوشم / چه نشأ بود که رو بر من خراب دوید

ز گریه دوستی آتش بخرمنم افتاد / بروی آتش اگر گریه کباب دوید

مگر بحر گلهکوشه غرور شکست / که موج تیغ بکف بر سر حباب دوید

چو صائب این غزل تازه خواند در مجلس / سپند بر سر آتش باضطراب دوید

نقاب چهره چو آن زلف مشکفام کند / صباح آینه را تیره تر ز شام کند

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)